

بررسی برداشت‌های تفسیری علامه طباطبایی در باره آیات مربوط به لوح محفوظ

محمدعلی وطن‌دوست*

سید مرتضی حسینی شاهرودی**

چکیده

این مقاله کوشیده است تا با رویکردی تفسیری - روایی، برداشت‌های تفسیری علامه طباطبایی درباره لوح محفوظ و موارد مرتبط با آن مانند خزائن الهی و برخی از ویژگی‌های لوح محفوظ مانند اتصاف آن به حکیم بودن را مورد بررسی قرار دهد. به شهادت آیات و روایات، محفوظ بودن لوح، به معنای مصونیت حقیقت ماورایی قرآن از دستبرد و مسّ و شهود نامحرمان درگاه الهی است و به معنای محفوظ بودن آن از تغییر نیست. همچنین صفت «حکیم» در آیه ۳ و ۴ زخرف، به مرتبه لوح محفوظ ارتباطی ندارد، بلکه وصف همین قرآنی است که به زبان عربی نازل گشته است و همچنین عبارت «مفتاح الغیب» که در صدر آیه ۵۹ انعام آمده است جمع مفتاح به معنای کلید بوده و میان مفاتح الغیب در صدر آیه و کتاب مبین در ذیل آیه دوگانگی وجود ندارد، بلکه براساس شواهد قرآنی و روایی می‌توان صدر آیه را اجمالاً تفصیلی دانست که در ذیل آن آمده است.

واژگان کلیدی

لوح محفوظ، أم‌الکتاب، کتاب مرقوم، کتاب مبین، کتاب مکنون.

*. دانشجوی دکتری مدرسی مبانی نظری اسلام، دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده مسئول).

mohammadali669@gmail.com

shahrudi@um.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۰/۱۰

** استاد دانشگاه فردوسی مشهد.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۲/۱

طرح مسئله

علم الهی و مراتب آن از مهم‌ترین مسائلی است که از دیرباز ذهن اندیشمندان اسلامی را به خود مشغول داشته و در برخی موارد سبب رویارویی صاحبان فکر و اندیشه گردیده است. علم خدای متعال یا پیش از آفرینش موجودات بدان‌ها تعلق می‌گیرد و یا پس از آفرینش آنها؛ در صورت اول از آن با عنوان علم قبل‌الایجاد یاد می‌کنند و آن را عین ذات خدا دانسته و اصطلاح علم ذاتی بر آن می‌نهند، به این معنا که ذات خدا و موجوداتی که از او صادر شده‌اند، پیش از صدور، معلوم حق تعالی بوده‌اند. در صورت دوم از آن به علم بعد‌الایجاد یا علم فعلی تعبیر می‌شود و به این معنا است که مراتب هستی در مرتبه فعل و بعد از صدور، معلوم خدای متعال‌اند. از سویی دیگر، به دلیل یکی بودن علم فعلی و مراتب هستی و تشکیکی بودن این مراتب، علم خدای متعال در مرتبه فعل نیز مراتب خواهد داشت. از مراتب علم فعلی یا همان مراتب هستی، در قرآن و روایات با عناوین گوناگونی مانند لوح محفوظ و لوح محو و اثبات، قضا و قدر، عرش و کرسی و قلم یاد شده است. در این نوشتار با رویکردی تفسیری - روایی، تنها به تبیین معناساختی و هستی‌شناختی لوح محفوظ با محوریت سخنان علامه طباطبایی پرداخته می‌شود و برداشت‌های تفسیری ایشان مورد بررسی قرار می‌گیرد. چالش‌ها و پرسش‌های اساسی که در این باره مطرح می‌گردد از قرار زیر است:

۱. آیا سخن علامه طباطبایی که قید «محفوظ» در لوح را به معنای محفوظ بودن آن از تغییر و دگرگونی می‌داند، حق است یا اینکه به شهادت آیات قرآنی و روایات، محفوظ بودن لوح به معنای مصونیت حقیقت ماورایی قرآن از دستبرد و مسّ و شهود نامحرمان درگاه الهی است؟
۲. آیا برداشت تفسیری علامه طباطبایی از دو آیه سه و چهار سوره زخرف «إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ * وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ» در مورد أمّ الكتاب که صفت «حکیم» در این دو آیه را به معنای خالی بودن از اجزاء و کثرات می‌دانند و آن را به مرتبه لوح محفوظ نسبت می‌دهند، صحیح است؟

مقدمه

از لوح محفوظ در آیات قرآن با عبارت‌های گوناگونی یاد شده است که از آن جمله می‌توان به کتاب مبین، کتاب حفیظ، أمّ الكتاب، کتاب مرقوم، کتاب مکنون و امام اشاره نمود.

علامه طباطبایی با دقت نظر در این مطلب به شیوه تفسیری آیه به آیه به معناشناسی و وجودشناسی لوح محفوظ در آیات قرآن پرداخته و در این میان بسیاری از آیاتی را که در آنها واژگان پیش‌گفته آمده با رویکرد تفسیری - روایی مورد بحث و بررسی قرار داده است. به‌طور کلی می‌توان بیانات علامه در این باره را در دو بخش دسته‌بندی نمود:

(الف) ذو مراتب بودن قرآن؛

(ب) وجودشناسی لوح محفوظ.

قرآن حقیقت واحد دارای مراتب

علامه طباطبایی با کنار هم نهادن آیاتی از قبیل: «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ» (بقره / ۱۸۵) و «حَم * وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ * إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْمُبَرَّكَاتِ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ» (دخان / ۳ - ۱) و «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» (قدر / ۱) دو اعتبار معنایی را برای نزول قرآن در نظر می‌گیرد.

نخست به اعتبار اینکه همه آیات قرآن یک‌باره نازل شده‌اند، هرچند که تک‌تک آیاتش به تدریج نازل شده باشد، چنان‌که در مورد باران با اینکه قطره‌قطره نازل می‌شود، اما به اعتبار اینکه مجموع باران‌ها و قطره‌ها مفید فایده است، به انزال تعبیر می‌شود. «كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ» (یونس / ۲۴)

دوم به اعتبار اینکه قرآن فراتر از فهم عادی بشر، حقیقت دیگری دارد که به لحاظ آن حقیقت، امری واحد و غیر تدریجی است و نزولش به انزال - یک‌باره - است، نه تنزیل (نزول به تدریج) (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲ / ۱۵ - ۱۷) ایشان در ادامه برای تأیید معنای دوم آیاتی چند را ذکر می‌کند که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. «كِتَابٌ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فَصَّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ» (هود / ۱): از آنجا که واژه «أَحْكَمَتْ» از احکام است و احکام در مقابل «تفصیل» است و تفصیل عبارت است از اینکه کتاب را فصل‌فصل و قطعه‌قطعه کنند، به قرینه مقابله معلوم می‌شود که احکام به‌معنای آن است که اجزایش از یکدیگر جدا نباشد، و این تفصیلی که در قرآن مشاهده می‌شود، تفصیلی است که بعدها به قرآن داده شده است.

۲. «وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ * هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ» (اعراف / ۵۳ - ۵۲): عبارت

«فَصَلِّنَا» به روشنی می‌فهماند که قرآن قبل از نزول تدریجی از بساطت و احکام برخوردار بوده است.
 ۳. «وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَكِنَّ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ» تا آنجا که می‌فرماید: «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ». (یونس / ۳۹ - ۳۷)

از این آیات و آیه شریفه سوره یونس به خوبی استفاده می‌شود که تفصیل و جداسازی امری است که بعدها بر کتاب خدا عارض شده است و پیش از این به این صورت نبوده است. (همان)
 خلاصه مطلب اینکه از دیدگاه علامه طباطبایی، قرآن حقیقت واحدی است که مراتب دارد و یک مرتبه آن از سنخ الفاظ و عبارات نیست و می‌توان گفت مرتبه‌ای از هستی است که از اجمال و بساطت برخوردار است و کثرت لفظی مربوط به نزول قرآن در عالم طبیعت، در آن جایگاه راه ندارد.

وجودشناسی لوح محفوظ

علامه طباطبایی پس از اثبات مراتب وجودی برای قرآن، به کمک آیات دیگر به این نتیجه می‌رسد که حقیقت والای قرآن؛ یعنی مرتبه‌ای که تفصیل در آن راه ندارد، همان لوح محفوظ است که در قرآن از آن با تعبیر گوناگونی مانند کتاب مبین، کتاب حفیظ، امّ الکتاب، کتاب مرقوم، کتاب مکنون و امام یاد شده است.

ایشان با استفاده از آیه «حم * وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ * إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ * وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا عَلِيُّ حَكِيمٌ» (زخرف / ۴ - ۱) بیان می‌دارد که حقیقت قرآن پیش از آنکه به صورت الفاظ و عبارتها در آید، کتاب مبین نام دارد و حکیم بودن که عبارت دیگری از احکام است، ویژگی آن می‌باشد؛ یعنی کثرتی که در قرآن به صورت آیات و سور خود را نشان می‌دهد در آن حقیقت، راه ندارد. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲ / ۱۸ - ۱۷)

وی آیه «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ * لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ * تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (واقع / ۸۰ - ۷۷) را در سیاق آیه سوره زخرف دانسته و کتاب مکنون را همان امّ الکتاب سوره رعد و لوح محفوظ سوره بروج می‌داند. «بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ * فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ» (بروج / ۲۲ - ۲۱) وی قید محفوظ در آیه را به معنای مصونیت حقیقت قرآن از تغییر و تبدیل می‌گیرد. (همان) البته ایشان در ذیل این آیه هیچ اشاره‌ای به معنای لغوی لوح نمی‌کند و تنها در جلد هشتم تفسیر المیزان ذیل آیه ۱۴۵ سوره اعراف بیان می‌دارد که لوح به معنای صفحه‌ای است که برای کتابت تهیه

شده، و از جهت اینکه نوشته را ظاهر می‌سازد به این اسم نام‌گذاری شده است، مانند «لاح، یلوح» که به معنای آشکار شدن است، مثلاً می‌گویند: «لاح البرق»؛ یعنی برق نمایان شد. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۸ / ۲۴۵)

نتیجه اینکه از نگاه علامه طباطبایی کتاب مبین یا لوح محفوظ که اصل قرآن است و خالی از تفصیل و تدریج می‌باشد، غیر از قرآنی است که به زبان عربی نازل شده است و این قرآن تنزل یافته همانند لباسی برای آن است. بر این اساس آیاتی از قبیل: «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ» (بقره / ۱۸۵) و «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» (قدر / ۱) و «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مَبْرُكَةٍ» (دخان / ۲) که بر نزول دفعی قرآن دلالت دارند، بر نزول حقیقت قرآن؛ یعنی کتاب مبین، بر قلب رسول خدا ﷺ، اشاره دارند و قرآن فعلی که در طول ۲۳ سال بر پیامبر نازل شده است، صورت تنزل یافته کتاب مبین است.

ایشان مرتبه احکام قرآن را با تأویلی که در آیه ۵۲ و ۵۳ سوره اعراف بدان اشاره شده است، یکی دانسته و می‌نویسد:

ماورای این قرآن که آن را می‌خوانیم و مطالعه می‌کنیم و تفسیرش را می‌فهمیم امری دیگر هست، که به منزله روح از جسد و ممثّل از مثل است و آن امر همان است که خدای تعالی کتاب حکیمش نامیده و تمام معارف قرآن و مضامین آن متکی بر آن است، امری است که از سنخ الفاظ نیست و مانند الفاظ، جمله جمله و قسمت قسمت نیست و حتی از سنخ معانی الفاظ هم نیست و همین امر همان تأویلی است که اوصافش در آیات متعرض تأویل آمده و با این بیان حقیقت معنای تأویل روشن گشته، معلوم می‌شود علت اینکه فهم‌های عادی و نفوس ناپاک دسترسی به آن ندارد چیست. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۳ / ۸۴)

وی با استناد به آیه «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ * لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (واقعه / ۷۹ - ۷۷) مرتبه تأویل قرآن را مشهود مطهرین می‌داند و بیان می‌دارد که کتاب مکنون همان امّ الكتاب است که در آیه «وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ» (زخرف / ۴) بدان اشاره شده است. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۳ / ۵۵)

علامه طباطبایی با توجه به آیه «لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ * يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» (رعد / ۳۹ - ۳۸) و با تقسیم اجل به مسمی و غیرمسمی نتیجه‌گیری می‌کند که

اجل مسمی همان اجل محتومی است که در «أُمَّ الْكِتَابِ» ثبت شده و اجل غیر مسمی آن اجلی است که در «لوح محو و اثبات» نوشته شده است. (همان: ۷ / ۹)

ایشان در ادامه بیان می‌دارد که اُمّ الکتاب بر حوادثی انطباق دارد که در خارج ثابت است؛ یعنی حوادثی که نسبت به علل تامه سنجیده می‌شود و لوح محو و اثبات نیز بر همان حوادث انطباق دارد، اما نه از جهت استناد به علل تامه بلکه از نظر استناد به علل ناقصه‌ای که از آنها به «مقتضی» تعبیر می‌شود و ممکن است با موانعی برخورد کند و از تأثیر بازماند. (همان)

علامه طباطبایی در تفسیر آیه «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ» (حجر / ۲۱) خزینه‌های غیب خدا را مشتمل بر دو نوع از غیب می‌داند: یکی غیب‌هایی که پا به عرصه شهود گذاشته‌اند و دیگری غیب‌هایی که از مرحله شهادت خارج‌اند و علامه آنها را غیب مطلق می‌نامد، البته آن غیب‌هایی هم که پا به عرصه وجود و شهود و عالم حد و قدر نهاده‌اند، اگر با قطع نظر از حد و اندازه‌شان و معلوم بودنشان لحاظ شوند، به غیب مطلق باز می‌گردند. همان‌گونه که موجودات عالم تا زمانی که متعلق علم ما قرار نگرفته‌اند «غیب نسبی» نامیده می‌شوند. (همان: ۱۲۶ - ۱۲۴)

ایشان ذیل آیه «وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَ الْبَحْرِ وَ مَا تَسْقُطُ مِنَ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَ لَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَ لَا رَطْبٌ وَ لَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (انعام / ۵۹) که کتاب مبین را ظرف همه موجودات می‌داند، این پرسش را مطرح می‌کند که آیا این امور، هم از جهت غیب و هم از جهت شهودش در کتاب است و یا آنکه تنها از جهت غیب بودن این‌گونه است؟ و پرسش دیگر اینکه آیا کتاب مبین عبارت است از همین عالم طبیعت که موجودات مادی را در خود جای داده است یا حقیقت دیگری است که همه موجودات به‌گونه‌ای خاص در آن گنجانده شده‌اند، به طوری که از حیطة علم هر صاحب علمی در این عالم، بیرون است؟ ایشان در ادامه با کنار هم قرار دادن چند آیه، این‌گونه پاسخ می‌دهد:

از آیه شریفه «مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا» (حدید / ۲۲) چنین برمی‌آید که نسبت کتاب مبین به حوادث خارجی نسبت خطوط برنامه عمل به خود عمل است. این معنا از آیات ۶۱ سوره یونس و ۳ سوره سبأ و ۵۲ سوره طه نیز استفاده می‌شود. پس کتاب مبین، هر چه باشد با این موجودات خارجی مغایرت داشته و نسبت به

موجودات خارجی تقدم دارد و پس از نابودی آنها باقی می‌ماند، مانند خطوط برنامه که دربرگیرنده مشخصات عمل بوده و پیش از عمل وجود داشته و پس از آن هم باقی می‌ماند. شاهد دیگر بر اینکه کتاب مبین از سنخ موجودات این جهان نیست، این است که ما به چشم خود می‌بینیم که موجودات و حوادث جهان تحت قوانین عمومی حرکت در حال تغییر و دگرگونی هستند و حال آنکه آیات قرآن بر این مطلب دلالت دارند که آنچه در کتاب مبین است قابل تغییر و دگرگونی نیست، مانند آیه «يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» (رعد / ۳۹) و آیه «فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ» (بروج / ۲۲) و آیه «وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِیْظٌ». (ق / ۴) (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۲۷/۷ - ۱۲۶)

تعریف لوح محفوظ از نگاه علامه طباطبایی

با نظر به این نکته که علامه طباطبایی لوح محفوظ، أمّ الکتاب و یا کتاب مبین را ظرف غیب مطلق معرفی می‌کند و مرتبه وجودی آن را بالاتر از عالم طبیعت و موجودات متغیر آن می‌داند، می‌توان تعریف لوح محفوظ را به دست آورد و آن اینکه لوح محفوظ به مرتبه‌ای از هستی گفته می‌شود که محفوظ از تغییر و دگرگونی بوده و ظرف غیب مطلق است، به این معنا که از دسترس بشر عادی خارج است و جز پاکان نمی‌توانند به حریم وجودی او راه یابند و آن را مشاهده کنند. با توجه به مطالب پیشین می‌توان برداشت‌های تفسیری علامه از لوح محفوظ را در چند نکته خلاصه نمود:

۱. قرآن از دومرتبه وجودی به نام مرتبه احکام یا تأویل و مرتبه تفصیل برخوردار است که لوح محفوظ با مرتبه تأویل منطبق است.
۲. در مرتبه تأویل یا احکام، دگرگونی راه ندارد و محفوظ از هرگونه تغییر و تبدیل است. پس لوح محفوظ مرتبه‌ای از هستی است که تغییر در آن راه ندارد.
۳. لوح محفوظ، ظرف حوادثی است که مستند به علل تامه است مانند اجل محتوم، برخلاف لوح محو و اثبات که ظرف همان حوادث است از جهت استناد به علل ناقصه.
۴. لوح محفوظ ظرف وجودی غیب مطلق است.
۵. از لوح محفوظ در قرآن با نام‌های دیگری مانند کتاب مبین، کتاب حفیظ، أمّ الکتاب، کتاب مرقوم، کتاب مکنون و امام یاد شده است.

تحلیل معناشناختی واژگان مربوط به لوح محفوظ

۱. کتاب

از بررسی سخنان واژه‌شناسان استفاده می‌شود که آنان برای کتاب دو معنا ذکر کرده‌اند؛ گروهی از آنان که اکثر قریب به اتفاق هستند، اصل معنای کتاب را «ضمیمه کردن چیزی بر چیز دیگر» دانسته‌اند و همه مصادیق مادی و معنوی کتاب را بر اساس این مبنا تفسیر نموده‌اند.

راغب اصفهانی در این باره می‌نویسد:

واژه کتب و کتاب - در سخن معمولی مردم به معنای متصل کردن برخی از حروف به برخی دیگر با خط و نوشتن به کار می‌رود. پس اصل در کتابت، منظم نمودن خط است، ولی هرکدام از این معانی (پیوستن حروف و لفظ یا عبارت) در مورد یکدیگر استعاره می‌شود، از همین رو کلام خدا هر چند نوشته نشده باشد، کتاب نامیده می‌شود، مثل آیات: «لَمْ يَكُن لَّهُ كُتَابٌ» (بقره / ۱) «قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ» (مریم / ۳۰) این معنا در این عبارات به روشنی دیده می‌شود: «كُتِبَتُ السَّقَاءَ»: مشک را دوختم. «كُتِبَتُ الْبَغْلَةَ»: دو قسمت رحم استر را با حلقه‌ای دوختم. (که همان بخیه زدن در جراحی امروزی است)

راغب در ادامه می‌نویسد: از مصدرهای اثبات، تقدیر، ایجاب، فرض، عزم نیز به کتابت تعبیر می‌شود. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۶۹۹) وی در مورد آیاتی از قبیل: «إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ» (حج / ۷۰) «إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ» (حج / ۷۰) «وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ» (انعام / ۵۹) «فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا» (اسراء / ۵۸) مراد از کتاب در این آیات را لوح محفوظ می‌داند، بدون اینکه ارتباط معنایی این آیات را با اصل معنای کتاب که همان ضمیمه کردن چیزی بر چیز دیگر است، بیان کند. (همان: ۷۰۰) فراهیدی لوح را به معنای هر صحیفه چوبی یا استخوانی که روی آن کتابت صورت گرفته باشد، معنا می‌کند. (فراهیدی، ۱۴۱۴: ۳ / ۱۶۶۱) برخی دیگر ماده (کتب) را به معنای تقریر و تثبیت آنچه که در نیت کاتب است گرفته‌اند. (مصطفوی، ۱۳۶۰: ۱۰ / ۲۱) با این بیان همه معانی حکم و قضا و فرض و تقدیر و ایجاب که سایر واژه‌شناسان برای کتاب گفته‌اند در معنای تثبیت و تقدیر با کتاب اشتراک دارند، با این تفاوت که این معانی در لفظ کتاب به صورت مؤکد اراده شده است. با توجه به این معنا، تثبیت می‌تواند به صورت‌های گوناگون باشد که در زیر به برخی از آنها اشاره می‌شود:

الف) تثبیت در نگارش کلمات، مانند آیات:

- وَ لِيُكْتَبَ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ (بقره / ۲۸۲)

- فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بَأْيَدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ (بقره / ۷۹)

- وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ (بقره / ۲۸۳)

ب) تثبیت در حکم، مانند آیات:

- كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَىٰ. (بقره / ۱۷۸)

- كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ (بقره / ۱۸۳)

ج) تثبیت به وسیله تقدیر امور و حوادث، مانند آیات:

- ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ (مائده / ۲۱)

- وَ لَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ. (توبه / ۱۲۱)

د) تثبیت به گونه ضبط و جمع، مانند آیات مربوط به کتاب مبین یا همان لوح محفوظ:

- وَ يَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَ مُسْتَوْدَعَهَا كُلُّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (هود / ۶)

- وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ (زخرف / ۴)

- وَ عِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ. (ق / ۴)

چنانکه مشاهده می‌شود در همه مشتقات پیش‌گفته، واژه کتاب بر یک معنای جامع دلالت دارد و آن «واقعیتی است که ظرف ضبط و جمع و حفظ امور است، اعم از اینکه مادی باشد یا معنوی». (مصطفوی، ۱۳۶۰: ۱۰ / ۲۲) پس می‌توان نتیجه گرفت که معانی دیگری را که واژه‌شناسان ذکر نموده‌اند به همان معنای تقریر و تثبیت بازمی‌گردد. به دیگر سخن ضمیمه کردن چیزی به چیز دیگر همان جمع میان دو چیز است و در صورتی که هدف ضمیمه کننده تقریر و تثبیت آن دو باشد، از فعل او به کتابه تعبیر می‌شود. همان‌گونه که در عبارت «كُتِبَتُ السَّاءُ؛ مشک را دوختم» و «كُتِبَتُ الْبَغْلَةُ؛ دو قسمت رحم استر را با حلقه‌ای دوختم» معنای تقریر و تثبیت صدق می‌کند.

نکته دیگری که از تحلیل واژه کتاب به دست می‌آید، این است که هر جا فعل کتابت بخواند ظهور پیدا کند، باید یک فاعل به نام کاتب و قابلی به نام کتاب یا مکتوب فیه، وجود داشته باشد، تا پذیرنده فعل فاعل باشد. این لازم معنایی عام بوده و همه مصادیق کتاب اعم از مادی و معنوی را شامل می‌شود.

بر اساس این تحلیل واژه‌شناختی می‌توان سبب نام‌گذاری لوح محفوظ به کتاب مبین، کتاب

حفیظ و أمّ الكتاب را به دست آورد. از این رو می توان گفت: لوح محفوظ حقیقتی است که در برابر حقیقتی بالاتر از خود قرار می گیرد و نسبت بدان جنبه قابلی دارد؛ به دیگر سخن، لوح محفوظ، ظرف پذیرش حقایقی است که از حقیقت بالاتر از آن صادر می شود و آن حقیقت نسبت به لوح محفوظ جنبه فاعلی دارد.

۲. لوح

در تفسیر واژه لوح و ریشه یابی آن میان لغت شناسان اختلاف نظرهایی وجود دارد؛ برخی آن را به معنای آشکار شدن (قرشی، ۱۳۷۱: ۶ / ۲۱۵) و برخی دیگر آن را به هر چیز پهن و عریض اطلاق کرده اند. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۷۵۰) برخی نیز آن را به معنای هر صفحه ای دانسته اند که بر روی آن چیزی نگاشته شده باشد. (فراهیدی، ۱۴۱۴: ۳ / ۱۶۶۱) ولی در جمع بندی میان دیدگاه های واژه شناسان به نظر می رسد لوح در لغت به معنای آشکار شدن در چیزی به صورت پهن و عریض است؛ به عبارت دیگر در واژه لوح دو معنا به کار رفته است. (مصطفوی، ۱۳۶۰: ۱۰ / ۲۵۲) بر این اساس تمامی مشتقات واژه لوح باید با در نظر گرفتن این معنا تفسیر گردد، به عنوان نمونه به چند مورد اشاره می شود:

زمانی که گفته می شود: «لَوْحَهُ الْحَرُّ»؛ یعنی در اثر حرارت صورتش پهن گردید کنایه از سوختگی پوست است که در اثر حرارت به وجود می آید، همان گونه که آیه «لَوْحَهُ لَبِشْرٍ» در همین معنا به کار رفته است. «الْأَلْحَ بَسِيفَةٍ»؛ یعنی در اثر درخشندگی، طول و عرض شمشیر نمایان شد. الواح سفینه به چوب هایی از کشتی گفته می شود که پهنا و عریض بودن در آن نمایان و آشکار است. پس می توان گفت هر جا واژه لوح به کار می رود دو معنای آشکار شدن و پهنا داشتن آن را همراهی می کند، اعم از اینکه به امور مادی، مانند الواح کشتی یا معنوی مانند لوح محفوظ اطلاق شود. (همان) البته روشن است که پهنا داشتن و عریض بودن در امور معنوی با حذف لوازم مادی و حفظ اصل معنا، ملازم با سعه وجودی است؛ یعنی لوح محفوظ با توجه به تحلیل لغوی آن به معنای حقیقت آشکاری است که دارای سعه وجودی است، یعنی بر مادون خود احاطه دارد.

علامه طباطبایی لوح را به معنای هر صحیفه ای می داند که آماده نگاشتن است و بیان می کند که صحیفه را از آن جهت لوح نامیده اند که خطوط نگاشته شده روی آن آشکار می شود. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۸ / ۲۴۵) ولی با بررسی هایی که در کاربردهای مشتقات این واژه به عمل آمد، روشن می شود که این دیدگاه تنها به یک بعد از معانی لوح اشاره دارد.

کاربردهای لوح در آیات قرآنی

لوح و مشتقات آن در آیات قرآنی شش بار به کار رفته است، پنج مورد آن مربوط به مصادیق مادی است که در چهار مورد به صورت جمع؛ یعنی الواح و در یک مورد با عبارت لَوْاحَة استعمال شده است. تنها آیه‌ای که در آن لوح محفوظ در مصداق معنوی به کار رفته است آیه ۲۲ سوره بروج است که به‌عنوان ظرف وجودی برای قرآن مجید معرفی شده است: «بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ * فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ» با توجه به این نکته در تفسیر معنای لوح محفوظ به شیوه تفسیر آیه به آیه، می‌توان از آیات دیگری که در همین معنا به کار رفته‌اند، استفاده کرد که در ادامه مقاله بدان پرداخته خواهد شد.

تفسیر آیات مربوط به لوح محفوظ

۱. بررسی آیات لوح محفوظ، کتاب مکنون و کتاب مرقوم

در آیه ۷۷ و ۷۸ سوره واقعه چنین آمده است: «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ» واژه مکنون از ریشه «کنن» در لغت به معنای نگهداری چیزی از طریق پوشاندن آن به کار رفته است؛ به عبارت دیگر به نوعی از پوشاندن گفته می‌شود که غرض از آن حفظ چیزی از دست اغیار باشد. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۱۲۷) از همین رو عرب در مورد زنی که روی خود را برای مصون ماندن، از دستبرد نامحرمین می‌پوشاند می‌گوید: «اكتنت المرأة». (مصطفوی، ۱۳۶۰: ۱۰ / ۱۲۳ - ۱۲۱) با توجه به معنای لغوی مکنون می‌توان سبب صفت واقع شدن آن را برای کتاب به دست آورد. پس کتاب مکنون به معنای کتابی است که به دلیل حفظ آن از دسترسی کسانی که شایستگی ارتباط با آن را ندارند، از آنان پوشیده شده است، بر اساس این برداشت، آیه «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» که بعد از کتاب، به کار رفته است، به منزله قید توضیحی برای عبارت کتاب مکنون خواهد بود؛ یعنی مکنون از مسّ کسانی است که طهارت لازم برای ارتباط با حقیقت قرآن را ندارند.

از همین‌جا این نکته مهم به دست می‌آید که با توجه به معنای لغوی و سیاق آیه، مراد از طهارت نمی‌تواند طهارت ظاهری یا همان وضو باشد و وجوب طهارت ظاهری برای مس قرآن باید از دلیل دیگری استفاده شود و روایتی که برای وجوب وضو در مس قرآن به این آیه استدلال شده است، به تصریح برخی از بزرگان فقه ضعف سندی دارد، (صالحی مازندرانی، ۱۴۲۹: ۱ / ۴۲۶)؛ زیرا در سند این روایت علی بن حسن بن فضال وجود دارد که فطحی مذهب است و نیز علی بن جعفر بن محمد بن حکیم ضعیف شمرده شده است (کشی، ۱۴۰۹: ۶ / ۵۴۵) و

جعفر بن محمد بن ابی‌الصباح نیز مجهول‌الحال است. (صالحی مازندرانی، همان) و علی بن ابراهیم بن عبدالحمید، واقفی بوده و ثقه نیست! (حلی، ۱۳۴۲: ۱۰ / ۴۱۶) از اینجا ضعف سخن برخی از قرآن‌پژوهان معاصر که عبارت «لَا يَمْسُهُ...» را وصف «قرآن» می‌دانند و نه «کتاب مکنون» روشن می‌شود. (مهجوی راد، ۱۳۸۲: ۲۴۵) افزون بر این، اگر عبارت «لَا يَمْسُهُ...» وصف قرآن باشد، بازگشت ضمیر در عبارت «لَا يَمْسُهُ» به ابعاد مذکورات (لُقْرَانُ) لازم می‌آید و این خلاف فصاحت و بلاغت است؛ زیرا میان ادیبان معروف است که «عود الضمير إلي أقرب المذكورين اولي من عوده الي بعدهما!» (رازی، ۱۴۲۰: ۳۱ / ۱۷۸) همچنین در فرازی از مناجات انجیلیه که علامه مجلسی در بحار الانوار از امام سجاده علیه السلام ذکر نموده، این چنین آمده است:

.... سَيَدِي فَاجْعَلْنِي مِمَّنْ نَاسِبَهُمْ مِنْ أَهْلِ طَاعَتِكَ وَلَا تُدْخِلْنِي فِيْمَنْ جَانِبَهُمْ
مِنْ أَهْلِ مَعْصِيَتِكَ وَاجْعَلْ مَا اعْتَقَدْتُهُ مِنْ ذِكْرِكَ خَالِصًا مِنْ شِبْهِ الْفِتَنِ.... مُبْتَدَأً
عِنْدَكَ فِي الْكُتُبِ الْمَرْفُوعَةِ فِي عَلِيٍّ مَخْزُونًا فِي الدِّيْوَانِ الْمَكْنُونِ الَّذِي يَشْهَدُهُ
الْمُقَرَّبُونَ وَلَا يَمْسُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ... (مجلسی، ۱۴۰۳: ۹۱ / ۱۷۲)

از این عبارت به روشنی استفاده می‌شود که جمله «لَا يَمْسُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» وصف دیوان مکنونی است که مشهود مقربین قرار گرفته است و این دیوان از جمله کتاب‌هایی است که در جایگاه رفیع علیین قرار دارد. محتوای این روایت به آیات ذیل اشاره دارد:

– قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ. (ق / ۴)
– كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلِيٍّ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا عَلِيُّونَ * كِتَابٌ مَرْقُومٌ * يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ.
(مطففین / ۲۱ - ۱۸)

– إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ * لَا يَمْسُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ. (واقعه / ۷۹ - ۷۷)

یکی بودن «کتاب مرقوم» و «کتاب مکنون» با «لوح محفوظ»

نکته دیگری که از ضمیمه این آیات به آیه ۲۰ و ۲۱ سوره مطفین به دست می‌آید، این است که مراد از مس در آیه پیش گفته همان شهود و مشاهده آن است. «کتاب مرقوم» * یَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ» چنان که در عبارت امام سجاده علیه السلام نیز جمله «یَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ» وصف کتاب مکنون قرار گرفته است. برخی از واژه‌شناسان تنها از راه تحلیل لغوی واژه مکنون به این نتیجه رسیده‌اند که مراد از واژه مکنون که وصف کتاب قرار گرفته است، محفوظ بودن کتاب از مس و شهود کسانی است

که طهارت لازم برای ارتباط با آن را ندارند. (مصطفوی، ۱۳۶۰: ۱۰ / ۱۲۳)

نیز از کنار هم گذاشتن این دو آیه روشن می‌شود که مراد از مطهرون، همان مقربان درگاه الهی هستند. مؤید این برداشت افزون بر روایتی که از امام سجاده علیه السلام نقل شد، روایاتی است که از اهل بیت علیهم السلام درباره لوح محفوظ وارد شده است که در آن بدون فاصله پس از آیه «بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ * فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ» آیه «يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ» به عنوان صفت به کار رفته است. متن این روایت چنین است:

«...عن أمير المؤمنين علیه السلام: «ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ فَالْقَلَمُ قَلَمٌ مِنْ نُورٍ وَ كِتَابٌ مِنْ نُورٍ وَ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ، يشهده المقربون و كفي بالله شهيدا» (بحرانی، ۱۳۷۴: ۵ / ۴۵۳؛ صدوق، ۱۳۷۶: ۳۱۸؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۲ / ۳۱۸)؛ یعنی لوح محفوظ همان است که مشهود مقربین است. پس مراد از کتاب مرقوم در آیه «كِتَابٌ مَرْقُومٌ * يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ» نیز همان لوح محفوظ خواهد بود.

به بیان دیگر عبارت «يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ» که در قرآن در توصیف کتاب مرقوم آمده است، در روایات اهل بیت وصف کتاب مکنون و لوح محفوظ قرار گرفته است. پس مراد از کتاب مرقوم و کتاب مکنون و لوح محفوظ یکی است و عبارت‌های گوناگون به ویژگی‌های وجودی حقیقت قرآن اشاره دارد. نکته دیگری که از بررسی آیه ۱۸ سوره مطففین به دست می‌آید، این است که «عَلِيِّينَ»، ظرفی است که کتاب مرقوم یا همان لوح محفوظ در آن قرار دارد. این واژه از ریشه «علو» است و به هر چیز والامقام و بلندمرتبه گفته می‌شود، در مقابل واژه سفلی که به هر چیز پست و دارای رتبه پایین اطلاق می‌شود. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۵۸۲) از این رو می‌توان گفت که لوح محفوظ حقیقتی است که از جایگاه وجودی والایی برخوردار است. «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلِيٍّ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا عَلِيُّونَ * كِتَابٌ مَرْقُومٌ * يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ»

۲. بررسی سخن علامه طباطبایی درباره قید «محفوظ» در لوح محفوظ

با توجه به تحلیل واژه‌شناختی درباره واژه «مکنون»، سخن علامه طباطبایی که لفظ «مکنون» در این آیه را به معنای «محفوظ از هرگونه تغییر و تبدیل» دانسته است و آیه «بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ * فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ» را به عنوان شاهی بر آن ذکر نموده است، (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۹ / ۱۳۷) صحیح به نظر نمی‌رسد! توضیح مطلب اینکه با کنار هم قرار دادن آیات سوره بروج و سوره واقعه این نکته فهمیده می‌شود که مراد از واژه «مَحْفُوظٌ» در سوره بروج، حفظ آن از دستبرد اغیار و ناپاکان

است نه اینکه مراد از آن، محفوظ ماندن لوح از تغییر و تبدیل باشد و این ادعایی است که هیچ دلیل قرآنی یا روایی آن را تأیید نمی‌کند و باید از راه دیگری اثبات شود. مؤید این مطلب کاربرد واژه «مکنون» در دو آیه دیگر قرآن است که در هیچ کدام به معنای محفوظ از تغییر و تبدیل به کار نرفته است:

كَأَنَّهُنَّ بَيِّضٌ مَّكْنُونٌ. (صافات / ۴۹)
وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَّكْنُونٌ. (طور / ۲۴)

در آیه نخست، مکنون وصف حورالعین و در آیه دوم، وصف غلمان قرار گرفته است و روشن است که در بهشت تغییر و تبدیلی وجود ندارد تا مراد از مکنون، محفوظ بودن حورالعین و غلمان از تغییر و تبدیل باشد! افزون بر این، ایشان در جای دیگر در بیان معنای واژه مکنون، گفته است که ثلاثی مجرد آن؛ یعنی «کنن» به پوشش‌های مادی، از قبیل محفظه و جامه و خانه اختصاص دارد و هیچ اشاره‌ای به معنای محفوظ بودن از تغییر و تبدیل ننموده است. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲ / ۲۴۳)

نیز اینکه علامه طباطبایی در مورد مرجع ضمیر در عبارت «لَا يَمَسُّهُ...» دو احتمال «قرآن و کتاب مکنون» را ذکر کرده است و آیه را بر اساس هر دو احتمال معنا نموده است، (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۹ / ۱۳۷ و ۱۳۸) وجه صحیحی نخواهد داشت. بلکه بر اساس مطالب پیش‌گفته روشن می‌شود که عبارت «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» وصف کتاب مکنونی است که در آیه پیشین به عنوان ظرف وجودی قرآن ذکر گردیده است.

۳. بررسی آیات مربوط به أم الكتاب

عبارت أم الكتاب در قرآن کریم در سه مورد به کار رفته است که در یک آیه در مقابل آیات متشابه قرآنی و در آیه دیگر به عنوان ظرف وجودی قرآن مجید و در آیه سوم ظرف علم خدای متعال معرفی شده است.

۴. ام الكتاب، ظرف وجودی قرآن

در آیات نخست سوره زخرف چنین آمده است:

حَمِّ * وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ * إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ * وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ.

از آیه سوم استفاده می‌شود که قرآنی که اکنون در قالب زبان عربی در دسترس بشر قرار دارد، پیش از این حقیقت دیگری داشته است که غیر از وجود لفظی آن بوده است. عبارت «لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ» بر این مطلب اشاره دارد که آن حقیقت اگر در قالب این الفاظ در نمی‌آمد، انسان توانایی فهم آن را نداشت. در آیه بعدی أمّ الكتاب را ظرف وجودی قرآن معرفی می‌کند و چند ویژگی را برای آن برمی‌شمارد که از قرار ذیل است:

۱. عبارت «لَدَيْنَا» بر این مطلب اشاره دارد که آن حقیقت باقی است و از سنخ موجودات این جهانی نیست، به عبارت دیگر آیه نفرموده است «لديکم» و نیز در آیه ۳۹ رعد به جای عبارت «لَدَيْنَا» عبارت «وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» به کار رفته است. از این رو می‌توان آیه شریفه «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ» را دلیلی برای آن دانست.

۲. نکته دیگری که در تفسیر این آیه اهمیت دارد، پاسخ به این پرسش است که آیا دو عبارت «لَعَلِّيُّ» و «حَكِيمٌ» وصف قرآنی است که لباس عربی پوشیده و در دسترس بشر قرار گرفته یا بر اساس دیدگاه علامه طباطبایی، خبر از جایگاه قرآن در أمّ الكتاب است که پیش از نزول نیز وجود داشته است؟ در پاسخ به این پرسش و بررسی دیدگاه علامه طباطبایی، نخست باید به ترکیب آیه شریفه پرداخت و احتمال‌های ترکیبی آن را مورد بررسی قرار داد:

احتمال نخست

«واو» برای قسم و «کتاب مبین» جار و مجرور، متعلق به فعل محذوف «أقسم» است ... «واو» در آیه سوم عاطفه است و جمله بعد از خود را به جواب قسم در آیه پیشین عطف نموده است. از این رو محلی از اعراب ندارد. ضمیر «ه» اسم «إِنَّ» و «فِي أُمِّ الْكِتَابِ» متعلق به محذوف (مُتَّبِت)، خبر برای «إِنَّ» است. «لَدَيْنَا» ظرفی است که متعلق به محذوف است و حال برای «أُمِّ الْكِتَابِ» یا «قرآن» است. «لام» در عبارت «لَعَلِّيُّ» مزحلقة بوده و مفید تأکید است و «لَعَلِّيُّ» خبر دوم برای اسم «إِنَّ»؛ یعنی قرآن و حکیم خبر سوم آن است. (درویش، ۱۴۱۵: ۹ / ۶۰)

معنای آیه بر اساس این ترکیب از این قرار است:

قسم به کتاب مبین که قطعاً ما آن را قرآن عربی قرار دادیم تا شما عقلمان را به کار بیندازید * و به درستی که آن (قرآن) در أمّ الكتاب موجود است، درحالی که نزد ماست و (نیز آن قرآن) بلندمرتبه و حکیم است.

بر اساس این ترکیب روشن می‌شود سه ویژگی: در أم الكتاب بودن، بلندمرتبه بودن و حکیم بودن، برای همین قرآنی است که به زبان عربی نازل شده است نه حقیقت ماورایی قرآن که در أم الكتاب قرار دارد.

احتمال دوم

برخی از ادبا نظیر ابوالبقاء (همان؛ زجاج، ۱۴۲۰: ۲ / ۷۷۰) برای کسانی که «أم الكتاب» را خبر اول و «لعلی» را خبر دوم دانسته‌اند، این اشکال را مطرح کرده‌اند که در این صورت لازم می‌آید لام مزحلقة بر سر خبر دوم درآید، درحالی که موافق با قواعد آن است که اگر اسم حروف مشبیه بالفعل دارای چند خبر باشد، لام مزحلقة باید بر سر خبر اول درآید و این برخلاف ترتیبی است که در این آیه به کار رفته است! از این‌رو این دسته از ادبا به ترکیب زیر رو آورده‌اند:

«واو» برای قسم و «کتاب مبین» جار و مجرور، متعلق به فعل محذوف «أقسم» است ... «واو» دوم عاطفه است و جمله بعد از خود را به جواب قسم در آیه پیشین عطف نموده است، از این‌رو محلی از اعراب ندارد. ضمیر «ه» اسم «إن» و «فی أم الكتاب» متعلق به «لعلی»، «لیدینا» ظرف و بدل برای «وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ»، «لعلی» خبر اول و «حکیم» خبر دوم برای اسم «إن»؛ یعنی قرآن است. (همو، ۱۴۲۰: ۳ / ۱۹۴)

معنای آیه بر اساس این ترکیب از این قرار است:

قسم به کتاب مبین که قطعاً ما آن را قرآن عربی قرار دادیم تا شما عقلتان را به کار بیندازید * به درستی که آن قرآن در أم الكتاب، نزد ما، جایگاه بلندی دارد و (آن قرآن) حکیم است.

بر اساس این ترکیب روشن می‌شود که وصف «لعلی»؛ یعنی بلندمرتبه بودن قرآن در فرضی است که ظرف وجودی قرآن أم الكتاب باشد؛ یعنی قرآن در أم الكتاب از جایگاه رفیعی برخوردار است اما حکیم بودن، وصف همین قرآنی است که به زبان عربی نازل شده است.

با توجه به اشکال یادشده در احتمال نخست و بررسی آیات دیگر، احتمال دوم صحیح به نظر می‌رسد. دلیل این مطلب آیه‌ای است که در آن، وصف بلندمرتبه بودن برای لوح محفوظ به کار رفته است. «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلَيِّنَ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا عَلَيْنَا * كِتَابٌ مَرْقُومٌ * يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ» همان‌گونه که در عبارت‌های پیشین اشاره گردید، مراد از کتاب مرقوم همان لوح

محفوظ است که مشهود مقربین است.

نکته دیگر این است که در این آیه «عَلَّيْن» ظرفی است که کتاب مرقوم یا همان لوح محفوظ در آن قرار دارد. این واژه از ریشه «علو» است و به معنای هر چیز والامقام و بلندمرتبه است و در مقابل واژه سفلی که به هر چیز پست و دارای رتبه پایین اطلاق می‌شود. (راغب اصفهانی، ۵۸۲: ۱۴۱۲) از این رو می‌توان گفت که لوح محفوظ حقیقتی است که از جایگاه وجودی والایی برخوردار است. از این رو قرآنی هم که در مرتبه أمّ الکتاب وجود دارد، شایسته است تا با عبارت «لَعَلِّي» مزین گردد.

همچنین مؤید این مطلب که گفته شد «حکیم بودن وصف قرآنی است که به زبان عربی نازل شده است نه وصف قرآن در مرتبه أمّ الکتاب» آیاتی است که قرآن را به حکمت ستوده است:

- ذَلِكَ تَتْلُوهُ عَلَيْهِمْ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ؛ (آل عمران / ۵۸)

- الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ؛ (یونس / ۱)

- تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ؛ (لقمان / ۲)

- وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ. (یس / ۲)

ممکن است گفته شود در این آیات، حکیم بودن صفتی برای کتاب شمرده شده است، چه منعی وجود دارد که مراد از کتاب همان مرتبه «أمّ الکتاب» باشد و حکیم بودن به عنوان صفتی برای آن در نظر گرفته شود؟!

در پاسخ باید گفت: با دقت نظر در آیات گفته شده، روشن می‌شود که در سه آیه نخست واژه «آیات» به صورت جمع به کار رفته است و در آیه سوم، حکمت وصف قرآن شمرده شده است؛ جمع بودن واژه «آیات» در سه آیه نخست و واژه «قرآن» در آیه چهارم، می‌تواند قرینه‌ای باشد بر اینکه مراد از کتاب و قرآن، همان مرتبه قرآن عربی است.

با توجه به مطالبی که گفته شد، این نتیجه به دست می‌آید که قرآن از دو جایگاه وجودی برخوردار است: نخست، جایگاه بلندی که پیش از نزول در این عالم داشته است و از آن با عناوین گوناگونی مانند «أمّ الکتاب»، «لوح محفوظ» و «کتاب مبین» یاد شده است. دوم، جایگاهی که پس از نزول به این عالم پیدا کرده و در قالب الفاظ و عبارات‌های عربی در آمده است. در همین جایگاه دوم است که قرآن به دلیل پیراسته بودن از هرگونه بطلان و خلل، حکیم بودن، یکی از ویژگی‌های بارز آن شمرده شده است، همان گونه که حکیم بودن به معنای «راه نیافتن

باطل در قرآن به دلیل استواری آیات آن» سبب شده است که میان تجلی و متجلی سنخیت لازم برقرار شود: «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ» (فصلت / ۴۲)

۵. بررسی سخن علامه درباره تفصیل و احکام در لوح محفوظ

بر اساس مطالب پیش گفته روشن می‌شود که سخن علامه طباطبایی ذیل آیه «الرَّكِبَاتُ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فَصَلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ» (هود / ۱) صحیح به نظر نمی‌رسد. ایشان در تفسیر آیه با توجه به مقابله‌ای که میان احکام قرآن و تفصیل آن وجود دارد و نیز با در نظر گرفتن اینکه کلمه تفصیل به معنای ایجاد فصل میان اجزای چیزی است که اجزایش متصل به هم بوده‌اند، به این نتیجه می‌رسد که مراد از تفصیل آیات قرآن جدا بودن اجزاء آن از یکدیگر است که با قرآن نازل شده در قالب الفاظ عربی، سنخیت دارد؛ یعنی آن را به اندازه‌ای نازل و درخور فهم شنونده کند که شنونده آشنا به اسلوب‌های کلام بتواند معانی آن را بفهمد و مقاصدش را تعقل کند. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۳ / ۳۰ و ۸۲؛ ۱۷ / ۵۴۴) روشن است که این استدلال علامه در صورتی تمام است که احکام و تفصیل، دو ویژگی از ویژگی‌های وجود عینی یا همان حقیقت ماورایی قرآن باشد، نه ویژگی الفاظ و مفاهیم، درحالی‌که با بررسی آیات دیگر می‌بینیم واژه «فصلت» در دو جای دیگر نیز درباره همین قرآنی به کار رفته که لباس عربیت پوشیده است؛ یکی در آیه «كِتَابٌ فَصَلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» (فصلت / ۳) و دیگری در آیه «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فَصَلَتْ آيَاتُهُ أَلَّا نَعْلَمِيَّ وَعَرَبِيٌّ قُلٌّ هُوَ الَّذِي آمَنُوا هُدًى وَ شَفَاءً وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقُرْ وَ هُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ». (فصلت / ۴۴)

در آیه نخست «آيَاتُهُ» نایب فاعل فعل «فصلت» و «قُرْآنًا» حال از نایب فاعل و «لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» متعلق به «فصلت» است. (دعاس و همکاران، ۱۴۲۵: ۳ / ۱۶۸؛ زجاج، ۱۴۲۰: ۸ / ۵۳۰) با توجه به این ترکیب معنای آیه چنین می‌شود: «این کتابی است که آیات آن به صورت جداجدا درحالی‌که به زبان عربی است، برای گروهی که می‌دانند، تبیین شده است»؛ یعنی «فصلت» وصف قرآن عربی است. بر این اساس، فعل «فصلت» از باب تفعیل به معنای تبیین و روشن سازی معارف دینی در قالب عبارات قرآنی خواهد بود، نه به معنای کثرتی که از ویژگی‌های امور عینی است. همچنان که در آیه ۱۱۱ سوره یوسف عبارت «وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ» در همین معنا برای قرآن به کار رفته است: لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» و یا در آیه «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا

لَوْلَا فَصَلت آيَاتُهُ أَلْعَجَبِيُّ وَعَرَبِيٌّ قُلُّ هُوَ الَّذِيْنَ آمَنُوا هُدًى وَ شَفَاءٌ وَالَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقُرُّ وَ هُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ. (فصلت / ۴۴) به روشنی این معنا به چشم می‌خورد. پس می‌توان عبارت «وَ تَفْصِيْلَ كُلِّ شَيْءٍ» را در سیاق عبارت «تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ» (نحل / ۸۹) دانست. همچنین عبارت «وَ تَفْصِيْلَ كُلِّ شَيْءٍ» در دو جای دیگر قرآن در باره کتاب و الواح نازل شده برای حضرت موسی عليه السلام نیز به کار رفته است:

– ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ وَ تَفْصِيْلًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّعَلَّهِمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ. (انعام / ۱۵۴)

– وَ كَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَ تَفْصِيْلًا لِكُلِّ شَيْءٍ فَخَذَهَا بِقُوَّةٍ وَ أَمْرًا قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا سَأُرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِيْنَ. (اعراف / ۱۴۵)

البته روشن است که چون این تبیین در قالب عبارت‌های جدا از هم، برای مردم نازل شده است از آن با عنوان تفصیل یاد شده است. طبرسی در مجمع‌البیان در تفسیر آیه اقوالی آورده است، از جمله آنکه «احکمت»؛ یعنی آیات آن استوار و خلل‌ناپذیر و به دور از تناقض، باطل و ناهنجاری است، اما در کتاب جوامع‌الجامع که پس از مجمع‌البیان نگاشته و آراء و اندیشه‌گزیده شده ایشان را بیشتر در این تفسیر می‌توان دید، چنین آمده است:

«ثُمَّ فَصَلت» هم چنان‌که قلاده، بندبند می‌شود، قرآن هم با دلایل توحید و مواعظ و احکام و قصص، بندبند و از هم جدا شده است و ممکن است منظور این باشد که دارای فصول شده: آیه‌آیه و سوره‌سوره، یا به تدریج نازل شده، نه دفعی و یک‌مرتبه‌ای. «ثُمَّ» برای تراخی در حال است، نه در وقت، چنان‌که گویی: این عبارت دارای نیکوترین استحکام است و بعد بهترین تفصیل را دارا است. «مِنْ لَدُنْ حَكِيْمٍ» آیات را استحکام داده است. «خَيْرٍ» عالمی که آن را تفصیل داده؛ یعنی تشریح و بیان کرده است». (طبرسی، ۱۳۷۷: ۳ / ۱۰۷)

با توجه به ترکیب عبارت و آیات دیگری که بدان اشاره شد، روشن می‌شود که حکیم بودن، وصف همین قرآن عربی است. افزون بر اینکه اگر حکیم بودن، خبر برای جایگاه ماورایی قرآن در أمّ‌الکتاب باشد، لازم می‌آید که عبارت «فِي أَمِّ الْكِتَابِ» خبر اول برای اسم این باشد و این با درآمدن لام مزحلقة بر سر «لعلي» که خبر دوم است، منافات دارد. مگر اینکه عبارت «فِي أَمِّ الْكِتَابِ» حال برای قرآن باشد که در این صورت «حکیم» با اینکه خبر دوم «إِنَّ» است، می‌تواند خبر از قرآنی باشد، که در ام‌الکتاب است.

بر اساس این ترکیب معنای آیه چنین می‌شود: «همانا قرآن، درحالی که در ام الکتاب نزد ماست، بلندمرتبه و حکیم است». در این صورت این ترکیب احتمال سومی است که می‌تواند در مورد آیه مطرح گردد و تنها اشکالی که مانع از پذیرش آن می‌شود، وجود آیات فراوانی است که وصف حکیم بودن را برای قرآنی مطرح کرده است که به زبان عربی نازل شده است نه وصف قرآنی که در أم الکتاب است و از جایگاه والایی برخوردار است! (دقت شود!) همین مسئله سبب شده است که ما در ترکیب آیه عبارت «فی أم الکتاب» را ظرف برای عبارت «لعلی» بدانیم و از این ترکیب دوری کنیم؛ زیرا بر اساس احتمالی که علامه بیان نموده است باید حکیم بودن به معنای یکپارچه بودن باشد و وصفی وجودی برای مرتبه عالی قرآن در نظر گرفته شود و تفصیل نیز وصف وجودی برای قرآن نازل شده به زبان عربی باشد و حال آنکه این دو صفت در سایر آیات قرآنی، وصف قرآن عربی قرار گرفته است و در هیچ جای قرآن، واژه حکیم در معنای جدا بودن آیات به کار نرفته است!

سخن علامه بدین شرح است:

عبارت «لعلی» به طوری که از مفاد آیه قبلی استفاده می‌شود، این است که قرآن در آن حال که در ام الکتاب بود قدر و منزلتی رفیع‌تر از آن داشت که عقول بتوانند آن را درک کنند و مراد از اینکه فرمود «حکیم» این است که قرآن در ام الکتاب یکپارچه بوده است و مانند قرآن نازل شده مفصل و جزء-جزء و سوره-سوره و آیه-آیه و جمله-جمله و کلمه-کلمه نبوده است. این معنا را از آیه شریفه «کِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ» نیز استفاده می‌کنیم. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۸ / ۱۲۳)

نکته مهم آنکه علامه طباطبایی در جای دیگر تفسیر المیزان درباره آیه «الر کِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ» بیانی دارد که نشان می‌دهد ایشان از نگاه وجودشناختی احکام و تفصیل در تفسیر این آیه دست کشیده است و با نگاهی معناشناختی، بیان داشته است که احکام به معنای ربط برخی از آیات جداشده از یکدیگر به هم، و بازگرداندن آیات آخر آن به اولش است، به گونه‌ای که بازگشت همه به امر واحد بسیطی است که دارای اجزاء و ابعاض نیست.

سخن ایشان بدین شرح است:

با در نظر گرفتن اینکه کلمه تفصیل به معنای ایجاد فصل بین اجزای یک چیزی است که

اجزایش متصل به هم بوده‌اند و به معنای جدا جدا کردن اموری در هم فرورفته است، خود دلیل است بر اینکه منظور از احکام آیات، ربط بعضی از آیات جدا شده از یکدیگر به هم، و ارجاع آیات آخر آن به اولش است به گونه‌ای که بازگشت همه به امر واحد بسیطی است که دارای اجزاء و ابعاض نمی‌باشد و معلوم است که اگر کتابی دارای چنین احکام و چنین تفصیلی باشد، قطعاً از جهت معانی و مضامینی است که کتاب، مشتمل بر آن است نه از جهت الفاظ آن و یا چیز دیگر، نیز معلوم است که حال معانی در احکام و تفصیل و در اتحاد و اختلاف غیر حال اعیان خارجی است بر این اساس، اینکه فرموده «آیات این کتاب در آغاز محکم بود و سپس مفصل شد» معنایش این است که آیات کریمه قرآن با همه اختلافی که در مضامین و با همه تشتتی که در مقاصد آنها است به یک معنای بسیط (بدون جزء و بعض) برمی‌گردد و همه غرض واحدی را دنبال می‌کنند، غرضی را که در آن نه کثرت است و نه تشتت، به نحوی که هر آیه از آیات آن در عین اینکه مطلب خود را بیان می‌کند، در عین حال غرضی را در نظر دارد که چون روح در کالبد آن آیه و همه آیات دویده است و حقیقتی را افاده می‌کند که همه آیات قرآن در مقام افاده آن حقیقت می‌باشند. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۰ / ۲۰۲ و ۲۰۳)

ایشان در ادامه دیدگاه علامه طبرسی در مجمع‌البیان را که دیدگاه برگزیده نگارنده این مقاله است، پذیرفته است، البته با این شرط که مراد از تفصیل، همان تفرقه و تکثیر در ناحیه الفاظ و معانی باشد. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۰ / ۲۰۵)

جالب این است که علامه طباطبایی در جلد ۱۸ صفحه ۱۲۳ و ۱۹۸ دوباره به همان تفسیر وجودشناختی سابق بازگشته است! و همین پراکندگی در سخنان علامه برخی از قرآن‌پژوهان معاصر را به تعجب واداشته است! (مهدوی راد، ۱۳۸۲: ۲۴۲)

نتیجه

از بررسی‌هایی که در آیات مربوط به لوح محفوظ به شیوه تفسیری قرآن به قرآن انجام گرفت، نکاتی به دست آمد که در برخی موارد برداشت‌های تفسیری علامه طباطبایی را با چالش اساسی روبه‌رو می‌سازد. در ذیل نتایج به دست آمده و پیامدهای آن به گونه فهرست‌وار اشاره می‌گردد:

۱. با کنار هم قرار دادن آیات سوره بروج و سوره واقعه این نکته فهمیده می‌شود که مراد از واژه «محفوظ» در سوره بروج، حفظ آن از دستبرد اغیار و ناپاکان است نه اینکه مراد از آن،

محفوظ ماندن لوح از تغییر و تبدیل باشد و این ادعایی است که هیچ دلیل قرآنی یا روایی آن را تأیید نمی‌کند. البته باید توجه داشت که این سخن به معنای اثبات تغییر در لوح محفوظ نیست، بلکه مصونیت لوح محفوظ از تغییر و تبدیل باید از راه دیگری اثبات گردد.

۲. بر اساس مطالب پیش گفته روشن گردید که سخن علامه طباطبایی ذیل آیه «الر کِتَابُ أُحْکِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فَصَلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ» (هود / ۱) درخور تأمل است. ایشان در تفسیر آیه چنین بیان می‌دارد که مراد از تفصیل آیات قرآن، جدا بودن اجزاء آن از یکدیگر است که با قرآن نازل شده در قالب الفاظ عربی، سنخیت دارد؛ یعنی آن را به اندازه‌ای نازل و درخور فهم شنونده کند که شنونده آشنا به اسلوب‌های کلام بتواند معانی آن را بفهمد و مقاصدش را تعقل کند. با بررسی‌های به عمل آمده در آیات دیگر و نیز در اعراب آیه، این نتیجه به دست آمد که این دو واژه درباره همین قرآنی به کار رفته که لباس عربیت پوشیده است. البته علامه طباطبایی در جلد ۱۰ تفسیر المیزان ذیل آیه «الر کِتَابُ أُحْکِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فَصَلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ» بیانی دارد که نشان می‌دهد ایشان از نگاه وجودشناختی احکام و تفصیل در تفسیر این آیه دست کشیده است و با نگاهی معناشناختی، بیان داشته که احکام به معنای ربط برخی از آیات جدا شده از یکدیگر به هم و بازگرداندن آیات آخر آن به اولش است، به گونه‌ای که بازگشت همه به امر واحد بسیطی است که دارای اجزاء و ابعاض نیست. اگر این سخن را به عنوان دیدگاه نهایی علامه بدانیم روشن است که نقد مطرح شده به ایشان وارد نخواهد بود. اگرچه سخن دیگر علامه در جلد ۱۳ المیزان دیدگاه نهایی ایشان در تفسیر این آیه را در حاله‌ای از ابهام قرار می‌دهد.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم.
- بحرانی، سید هاشم، ۱۳۷۴، البرهان فی تفسیر القرآن، قم، مؤسسه بعثه.
- حلی، حسن بن علی بن داود، الرجال، تهران، دانشگاه تهران.
- درویش، محیی الدین، ۱۴۱۵ ق، اعراب القرآن و بیانه، دمشق، دار الارشاد، چ ۴.
- دعاس، حمیدان، قاسم، ۱۴۲۵ ق، اعراب القرآن الکریم، دمشق، دار المنیر و دار الفارابی.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ ق، المفردات فی غریب القرآن، تحقیق صفوان عدنان داودی، بیروت و دمشق، دار العلم و الدار الشامیه.

- زجاج، ابراهیم بن سری بن سهل، ۱۴۲۰ ق، *اعراب القرآن*، تحقیق ابراهیم آبیاری، قاهره و بیروت، دار الکتب المصری و دار الکتب اللبنانی.
- صالحی مازندرانی، محمد هادی بن محمد، ۱۴۲۹ ق، *شرح فروع الکافی*، تحقق و تصحیح محمد جواد محمودی و محمد حسین درایتی، قم، دار الحدیث.
- صدوق، محمد بن علی، ۱۳۷۶، *الأمالی*، تهران، کتابچی، چ ۶.
- _____، ۱۳۷۸ ق، *عیون أخبار الرضا*، تهران، جهان.
- طباطبایی، سید محمد حسین، ۱۳۷۴، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چ ۵.
- _____، ۱۴۱۷ ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چ ۵.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۷، *جوامع الجامع*، تهران و قم، دانشگاه تهران و مرکز مدیریت حوزه علمیه قم.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۱۴ ق، *کتاب العین*، تصحیح اسعد الطیب، تحقیق مهدی مخزومی و ابراهیم سامرانی، قم، اسوه.
- قرشی، سید علی اکبر، ۱۳۷۱، *قاموس قرآن*، تهران، دار الکتب الإسلامیة، چ ۶.
- کشی، محمد بن عمر، ۱۴۰۹ ق، *اختیار معرفة الرجال*، مشهد، دانشگاه فردوسی.
- مجلسی، محمد باقر، ۱۴۰۳ ق، *بحار الأنوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار*، بیروت، دار إحياء التراث العربی، چ ۲.
- مصطفوی، حسن، ۱۳۶۰، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مهدوی راد، محمد علی، ۱۳۸۲، *آفاق تفسیر؛ مقالات و مقولاتی در تفسیر پژوهی*، تهران، هستی نما.

